

مهدویت و عدل الهی



آیت الله جوادی آملي

اشاره:

وقتي قرآن کریم از امامت سخن به میان می‌آورد آن عنصر محوري امامت را تذکر می‌دهد. می‌فرماید: لاینال عهدي الظالمین؛ یعنی امامت عهد خداست و این عهد باید به افراد شایسته برسد، به ظالم نمی‌رسد و اما آنچه که عنصر محوري امامت و رهبري است جریان عدل است و چون وجود مبارک حضرت ولي عصر، امام و خلیفه خدا است به او هم اگر سمتی بدهد لاینال عهده الظالمین.

چون ممکن نیست عهد خدا به عادل برسد، ولي عهد عادل به ظالم برسد، وجود مبارک حضرت ولي عصر(عج) مثل اعلاي عدل و احسان است و یقیناً مشمول فیض خاص خدا است.

آیه دارد که وجود مبارک ابراهیم(ع) درخواست کرد که امامت را به ذریه من هم عطا کنی و حضرت مطلبي فرمودند که شرحش این است:

ذریه تو عادل و فاسق هستند و آنها که ظالم هستند، امامت به آنها نمی‌رسد و وجود مبارک حضرت ولي عصر هم از ذریه ابراهیم خلیل است و هم اهل عدل و احسان است. پس مشمول آیه و اطلاق آیه است و از نظر آیه هم آن حضرت به امامت الهی بار یافته است.

مهم‌ترین کاری که امام انجام می‌دهد عدل است و این عدل يك مثلث میمونی دارد

1. قانون عدل 2. حاکم عادل 3. جامعه عدالت‌خواه. وظیفه ما ارتباط با حضرت است و ترویج فرهنگ انتظار و آن آماده کردن مردم برای عدالت خواهی و ترویج آن.

من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة. مرگ محصول زندگی است و اگر موت، موت جاهلی است، چون حیات حیات جاهلی است و کسی که با امام زمان رابطه ندارد و او را نمی‌شناسد مرده است و کسی که رابطه دارد زنده است.

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی جمیع الأنبیاء والمرسلین، سیمّا خاتمهم و أفضلهم محمد و أهل بیته الاطیبین الأنجبین، سیمّا بقیة الله فی العالمین. بهم تولی و من أعدائهم ننتبرء إلی الله.

مقدم شما فضلا و محققان رشته شریف «تخصصی مهدویت»، علیه آلاف التحية والثناء، را گرامی می‌دارم. دوستان دیگری هم که در این محفل حضور دارند، جزو مشتاقان و دل‌باختگان آن حضرت‌اند. نام مبارک آن حضرت، برای همه ما برکت است.

گزارش کوتاهی که ارائه فرمودند، امید بخش بود.

خدمانی که تا کنون مؤسسه شریف شما ارائه کرده است، مقبول ذات اقدس اله باشد.

توفیق ارائه خدمات برتر و بهتر را برای همه شما بزرگواران، از ذات اقدس اله، مسئلت می‌کنیم.

پیشنهاد داده شد که جریان مهدویت و عدل الهی مطرح بشود. برنامه رسمی آن ذات مقدس، اجرائی عدل الهی است. اگر جهان، تشنه ظهور و حضور آن حضرت است، برای آن است که تشنه ظهور و حضور آن حضرت است، برای آن است که تشنه عدل آن حضرت است و اگر انقلاب اسلامی، برکتی دارد، محصول عدل خواهی آن ذات مقدس است.

نخستین مطلب، آن است که وقتی قرآن کریم از امامت سخن به میان می‌آورد، عنصر محوري امامت را تذکر می‌دهد. می‌فرماید: لاینال عهدي الظالمین؛ یعنی «امامت»، عهد خدا است و این عهد باید به افراد شایسته برسد و به ظالم نمی‌رسد. خوب، به جاهل هم نمی‌رسد، به فاسق هم نمی‌رسد، اما آنچه که عنصر محوري امامت و رهبري است، جریان عدل

است. فرمود: لاینال عهدي الظالمین

ظلم اعتقادی و اخلاقی هم مشمول همین عنوان است، لکن بارزترین مصداق ظلم، همان ظلم حقوقی است.

این، اصل اول بوده:

چون وجود مبارک حضرت ولي عصر، ارواحنا فدا، امام و خلیفه خدا است، او هم اگر بخواهد سمتی بدهد، کسی را نصب کند، ابلاغی بدهد، شأنی به کسی واگذار بکند، لاینال عهدي الظالمین؛ چون ممکن نیست عهد خدا به عادل برسد، ولي عهد عادل به ظالم برسد. بنابراین، کسی نیابت عام یا خاص از وجود مبارک ولي عصر، ارواحنا فدا، را بر عهده

خواهد داشت که عهد آن حضرت به او رسیده باشد: ولاینال عهده الظالمین.

جریان نصرت، سربازي، تخصص هم همین حکم را دارد. اگر کسی خواست شاگرد آن حضرت باشد، پژوهشگر و محقق درباره آن حضرت باشد، درباره او سخنی گفته باشد، گفتاری ارایه کرده باشد، مقال یا مقالتي را نشان داده باشد، همه اینها فیوضات خاص آن حضرت است. باز هم لاینال فیضه الظالمین. قهراً، وضع ما هم باید روشن بشود. این هم اصل

دوم.

ما که در این رشته تلاش و کوشش می‌کنیم، به این امید که عهد او به ما برسد، که او هم به ما عنایتی بکند، این را می‌دانیم که آن حضرت به ظالم عنایتی ندارد؛ چون با همان دستی که عهد خدا را گرفته است، باید با همان دست، فیض الهی را به جامعه منتقل کند، به شاگردان منتقل کند، به عالمان منتقل کند؛ چه نیابت عام و چه نیابت خاص؛ چه رشته تخصصی، چه رشته عمومی.

بالاخره اگر کسی بخواهد به وجود مبارک ولی عصر متصل بشود، باید بداند که لاینال عهده الظالمین. به دلیل این که لاینال عهده الظالمین.

اصل سوم، آن است که وجود مبارک حضرت، گذشته از اینکه طبق روایات متواتر، از فرزندان ابراهیم خلیل است و خدای سبحان، به امامت فرزندان عادل آن حضرت بشارت داده است و فرمود: لاینال عهده الظالمین وجود مبارک ولی عصر، ارواحنفاذاه، مثل اعلاي عدل و احسان در جوامع انساني نیز هست. لذا یقیناً مشمول فیض خاص خدا است و آیه لاینال عهده الظالمین در حق او ثابت است. - چون آیه اشاره دارد به وجود مبارک ابراهیم، سلام الله علیه، درخواست کرد که امامت را به ذریه من هم عطا کن، حضرت حق فرمود، ذریه تو، گروهی عادل هستند و برخی فاسق و آنان که ظالم هستند، عهد امامت به ایشان نمی‌رسد و آنان که اهل احسان و عدل هستند، امامت به ایشان می‌رسد. وجود مبارک ولی عصر، ارواحنفاذاه، نیز ذریه ابراهیم خلیل است و از سوی دیگر اهل عدل و احسان است، پس مشمول آیه و اطلاق آیه است و از نظر آیه هم آن حضرت به امامت الهی بار یافته است.

مطلب بعدی آن است که مهم‌ترین کاری که امام انجام می‌دهد، عدل است. این عدل، یک مثلث مبارکی را می‌طلبد که دو بخش اساسی آن، بر عهده آنان است و یک بخش اساسی آن هم بر عهده ماست. جامعه‌ای عادل می‌شود، حکومتی عادل می‌شود که قانون عدل باشد، رهبرش عادل باشد، امتش عدل‌خواه باشد. اگر قانون مشکل داشت یا مجری قانون مشکل داشت یا جامعه مشکلی داشت، حکومت عدل مستقر نمی‌شود. در حکومت اسلامی خاندان عصمت و طهارت، آن دو اصل محقق بود؛ یعنی قانون الهی بر اساس عدل بود. ابدأ در حرم امن این قانون، ظمی راه پیدا نمی‌کرد؛ زیرا، ظلم باطل است و در حریم قرآن راه ندارد: لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه و لایظلم ربك أحداً و... . همچنین آنان عدل ممثل هستند. پس هم قانون، قانون عدل است و هم رهبر، رهبر عادل. مشکل تنها از جامعه است.

وظیفه ما در ارتباط با آن حضرت، از همین نکته مشخص می‌شود و هم ترویج مکتب حضور و فرهنگ انتظار مشخص می‌شود. وظیفه ما به عنوان منتظران آن حضرت مشخص است. جامعه اگر عادل نباشد، عدل خواه نباشد، آن عدل علوی و مهدوی اجرا نخواهد شد.

وجود مبارک حضرت امیر، سلام‌الله‌علیه، قانونی داشت که عدل ممثل الهی بود و خودش هم عدل ممثل بود، لکن امت او عدل‌خواه نبودند. آن طوری که در نهج‌البلاغه آمده است، حضرت در یکی از خطبه‌ها فرمود: لقد أصبحت الأمم تخاف ظلم رعاتها و أصبحت أخاف ظلم رعیتی؛ یعنی فرق حکومت من با حکومت دیگران این است که دیگران وقتی شب را صبح می‌کردند، از ظلم زمامداران خود هراس‌ناک بودند، از ظلم رعیان در هراس بودند و من، از ظلم در هراس هستم.

اگر حاکم، در حدّ علی ابن ابی‌طالب هم باشد، ولی مردم همراهی نکنند، حکومت عدل محقق نخواهد شد؛ برای اینکه یک مثلی که دو ضلع دارد و یک ضلع ندارد، این دیگر مثلث نیست؛ عدل اسلامی، جامعه عادل و حکومت عادل؛ القانون العدل، الامام العدل، الامت العادلة.

خوب، اگر وجود مبارک حضرت امیر(ع) این‌طور بود که قانون عدلی داشت و حاکم عادل بود، ولی جامعه ظلم‌زده بود، همان جنگ جمل و نهروان و صقین است و شهادت و ترور و خونریزی.

شما از حضرت امیر(ع)، غیر از وجود مبارک پیامبر، بالاتر کسی را ندارید. خدای سبحان، همانند او را هم در غیر اهل بیت، نه قبلاً آفرید و نه بعداً می‌آفریند. این حرفی است که هم دشمنان به آن اعتراف کرده‌اند و هم دوستان.

بالأخره این پنج سال تقریبی، با سه تا جنگ تحمیلی و ترور ختم شد و حضرت هم فرمود: مشکل من قانون نیست، مشکل من شخص من نیست؛ مشکل من مردم من هستند. فرق من با همه مردم دنیا، در گذشته و حال و آینده، این است که آنان از حاکمان خود می‌ترسیدند و من از مردم می‌ترسم! خوف، اینجا در قبال شجاعت نیست؛ بلکه خوف در قبال ظلم آنان است: أصبحت الأمم تخاف ظلم رعاتها و أصبحت أخاف ظلم رعیتی! این است که به ما گفته‌اند، منتظر آن حضرت باشید و اگر بخواهید حضرت ظهور بکنند و عدل را گسترش بدهد و از عدل آن حضرت استفاده کنید، باید عدل طلب باشید و مطلوب‌تان، عدالت باشد و تشنه عدل باشید.

مطلب بعدی، این است که «چه امّتی تشنه عدل است؟».

خوب عنایت کنید تا بتوانید این مسئله را برهانی کنید.

ما، برای رهبرانمان، چون رهبر هستند، احترام می‌گذاریم؛ ولی یک دلیل و راه فلسفی و عقلی هم داریم که حیاطمان را مدیون آنان می‌دانیم. ما از مردن می‌ترسیم. مرگ چیز بسیار بدی است. چون کسی نیست که از مردن خوشش بیاید. کسانی که دست به انتحار می‌زنند، خیال می‌کنند با مردن نابود می‌شوند؛ در حالی که این جسم است که نابود می‌شود. بعد از خودکشی، تازه عذاب الهی شروع می‌شود. ما از مردن خیلی بدمان می‌آید. حکما می‌فرمودند اینکه شما از مردن بدتان می‌آید، چیز خوبی است؛ اما بدان که اکنون مرده‌ای! خودت را زنده کن! مگر تو زنده‌ای؟ از این زندگی بترس که اکنون در آنی!

مرحوم مجلسی اول - رضوان الله تعالی علیه - با عظمت زیادی از حکیم سنایی نام می‌برد. علت آن هم این است که این حکیم بزرگوار، سخنان نغزی دارد.

او می‌گوید: مگر شما الان زنده هستی؟ خوب، آدم مرده باید خودش را زنده کند و بعد، از مردن بترسد! از این زندگی بترس که اکنون در آنی!

خوب، چه کسی مرده است؟ کسی که امام زمان خودش را نشناسد! چه کسی امام زمان خودش را نمی‌شناسد؟ آن کسی که همین که دستش رسید، باند بازی می‌کند، دستش

نرسید، دعای فرج می‌خواند. فرمود: «از این زندگی بترس که اکنون در آنی.» تو خیال کرده‌ای زنده‌ای! بله، نفس می‌کشی، اما خیال می‌کنی زنده‌ای!

حالا ما این را تحلیل قرآنی بکنیم تا معلوم شود کدام ملت زنده است و کدام ملت زنده نیست. به این شرط که بدمان نیاید.

فرمود اگر کسی امام زمان خودش را نشناسد، مرده است: من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة. چنین شخصی مرده است؛ آن هم به مرگ جاهلیت و نه مرگ عادی! در توزیع بیت‌المال چه اسراف و تبذیرها که نمی‌شود؛ خوب با اینکه شما طلبه هستید، شما هم دستتان برسد همین وضع را پیدا می‌کنید. شما در جمع بیت‌المال، توزیع بیت‌المال، به عنوان نیابت وجود مبارک حضرت ولی عصر، عدل را می‌بینید یا نمی‌بینید؟ این، معنای من لم يعرف امام زمانه است! این دیگر تعارف ندارد!

بیان نورانی حضرت امیر(ع) این است که اینان وقتی به مال حرام رسیدند، «کطح منضود و ظلّ ممدوداند». اینان وقتی دستشان به بیت‌المال می‌رسد، «طلح منضود و ظل

ممدود و ماء مسکوب» می‌شوند! هر کس دستش به هر چه رسید، می‌گوید: «مال من است.»

از این زندگی بترس که اکنون در آنی!

حضرت فرمود: «کسی که امامش را نشناسد، مرده است؛ آن هم مرگ جاهلیت.» مرگ محصول زندگی است؛ یعنی کسی که هشتاد سال زندگی کرده، مثل یک درخت هشتاد ساله است. او عصاره درخت زندگی را در یک کاسه و در یک لیوان می‌ریزد و موقع مردن سر می‌کشد.

او می‌خواهد مرگ را بمیراند، نه مرگ او را بمیراند؛ چون ما مردن را می‌میرانیم نه اینکه مردن ما را بمیراند! نفرمود: کل نفس یدوقه الموت؛ فرمود: کل نفس ذائقة الموت. اگر آیه این بود که «هر کسی را مرگ می‌چشد»، خوب، مرگ می‌شد ذائق و او می‌شد مذوق، او هضم می‌شد و رفع می‌شد؛ اما فرمود: کل نفس ذائقة الموت ما می‌رویم که برای ابد زنده باشیم! ما که نمی‌میریم: إنا نتنقلون من دار إلی دار!

خوب، این کاسه‌ای که باید سربکشیم، محصول عمر ما است. این است که فشار جان دادن از اینجا شروع می‌شود و برای ما تلخ است! اگر مرگ، مرگ جاهلیت است، معلوم می‌شود این کاسه، عصارة جاهلیت ماست. اگر موت، موت جاهلی است، برای این است که حیات، حیات جاهلی است؛ من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة؛ لانه کانت حیاته حیاة جاهلیة. این حیات جاهلی، یک جا، در یک لیوان در آمده و او دارد داروی تلخ را می‌چشد و لذا مرگ برای او تلخ است. شناخت وجود مبارک حضرت ولی‌عصر برای ما دارای اهمیت حیاتی است. اهمیت حیاتی؛ یعنی واقعاً حیاتی است و تعارف هم ندارد. کسی که با امام زمان رابطه ندارد و او را نمی‌شناسد، مرده است و کسی که با او رابطه دارد، زنده است! منتهی قرآن کریم آن اصل علمی را جدا می‌کند، بعد می‌گوید به استناد آن اصل، این فروع بر آن مترتب است. من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی چه؟ یعنی این شخص به حسب ظاهر زنده است. او اسم بی‌مسمی است. چون عصارة انسانیت هر کسی معرفت او است! معرفت او را وقتی از او بردارند، دیگر انسان حقیقی نیست.

اگر قرآن درباره یک عده‌ای بیان می‌دارد: این هم إلا کالانعام بل هم أضل سبیلاً نخواستند است آنان را تحقیر کند. قرآن که کتاب سب و لعن و فحش نیست؛ قرآن یک کتاب تحقیق است و نه تحقیر. می‌گوید اینها حیوان هستند یا حرف من را قبول کن؛ برای اینکه و من اصدق من الله فیلاً یا حرف خدا را قبول کنی که فرمود: من اصدق من الله فیلاً و ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلاً یا شاگردی امام باقر و امام سجاد(ع) را بکنید و مثل صحنه سرزمین عرفات که پرده از جلوی چشمشان برداشت و گفت: ببین، یا صبر کنید، ببینیم چه کسی به صورت انسان در می‌آید و چه کسی به صورت غیرانسان. این را هم مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع نقل می‌کند و هم جناب زمخشری در کشاف، ذیل آیه ففتح السماء و تأنون افواجا، همچنین رسول گرامی - علیه‌وآله آلافاً التحیة والتناء - فرمود: «عده‌ای به صورت حیوان در می‌آیند». قرآن می‌خواهد بگوید اگر چشم باز کنید، می‌بینید که حیوان هستند.

قرآن یک عده را مرده می‌داند. در سوره مبارک یس فرمود: «انسان یا زنده است یا کافر. قرآن این را از صنعت اهتباک گفته است. صنعت اهتباک این است که انسان مثلاً چهار عنصر داشته باشد و یا طوری عالمانه حرف بزند که یکی را بگوید و مقابل آن را نگوید؛ چون طرف آن را می‌فهمد. انسان یا زنده است یا مرده و زنده، یا مؤمن است یا کافر. این چهار گونه می‌شود. در سوره مبارک یس، این چهار گروه را ذکر نکره است، بلکه فرمود: لینذر من کان حیاً و یحق القول علی الکافرین. آدم، یا زنده است یا کافر؛ یعنی «مؤمن» زنده است و کافر، مرده است. مقابل حی، مرده است و مقابل کافر، مؤمن است. در فرهنگ قرآن، کسی که کافر است، مرده است.

از اینجا که یک مقدار جلودر برویم، می‌بینیم اینان تخلیه هویتی شده‌اند، شست‌وشوی مغزی شده‌اند؛ به صورت فاستخف قومه فأطاعه. آنان، انسانیت‌شان را از دست داده‌اند. به تعبیر قرآن کریم، دلشان تهی است؛ خالی است؛ چیزی در قلب‌شان نیست؛ چیزی در مغزشان نیست: أفذتھم هواء. وقتی دلشان خالی شد، طبق سرشماری قرآنی، اسم بی‌مسمی می‌شوند. این آقا انسان است، اما مسمی ندارد. انسانی که اسم بی‌مسمی دارد، عقاید او این چنین است؛ اخلاقش این چنین است؛ حقوقش چنین است؛ قانونش چنین است. می‌گوید اینها به دنبال اسم بی‌مسمی راه افتاده‌اند. (ان هی الا اسماء هم سمیتموها أنتم و أبأؤکم ما انزل الله...) با این مقدمات، لزوم شناخت وجود مبارک حضرت ولی‌عصر، مشخص شد. اگر جامعه‌ای که امام زمانش را نشناسد و با او رابطه نداشته باشد، ان هی الا اسماء هم سمیتموها! من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة. مرگ وقتی مرگ جاهلیت است که حیات، حیات جاهلیت باشد. ما برای اینکه زندگی‌مان زندگی جاهلی نباشد، باید امام زمانمان را بشناسیم.

ابتدا خودمان باید زنده بشویم، سپس دیگران را زنده کنیم. کار شما این است. اگر کسی تشنه عدل نباشد - چون آن عنصر محوری امامت، عدل است - امام زمانش را نشناخته است.

قرآن علما را در کنار عدل خدا نام می‌برد. نمی‌گوید: «چون خدا عالم است، علما هم چنینند»؛ بلکه فرمود: شهدالله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولي العلم قائماً بالقسط. این «قائماً بالقسط» هم به ملائکه تشریح می‌زند و هم به علما. فرمود من نام شما را همراه خودم آوردم تا شما عادل باشید؛ وگرنه، من خیلی‌ها را با مثال ذکر می‌کنم. می‌گویم: «من باران فرستادم تا جو و گندم درست بشود و یک مقدار خودتان بخورید و یک مقدار به مرکوب‌تان بدهید»: متاعاً لکم و لانعامکم. آنها را که با خودم نام نمی‌برم. اینجا که شما را همراه خودم نام می‌برم، کار دارم. من قائم به قسط هستم و شما هم قائم به قسط باشید تا لاینال عهدهی الظالمین شکل می‌گیرد. ما علم را خیلی فراوان داریم. بله، این هم از لطایف سخنان جناب سنایی است: کسی بگوید من 10 سال، 20 سال، 30 سال، 40 سال، 50 سال زحمت کشیده‌ام، عالم شده‌ام. خوب، ما پیش خدا چه در دنیا و چه در برزخ و چه در قیامت، چه ببریم؟ بگوییم ما عالم هستیم. یک قطره علم دارید، آنجا که کوثر نامتناهی علم است. روی گردآلود بر زنی او (یعنی به طرف او) که در درگاه او آبروی خود بری، گر آبروی خود بری اگر بگوید: خدایا من آبرومندم، مرجع هستم، عالم هستم، اینها را آورده‌ام، آبروی تو را می‌برند. آنجا اینها را که نمی‌خرند، اینها را چه کسی به تو داده است؟ می‌خواهی دعا کنی، اهل تهجد باشی، بگویی خدایا من آدمم؛ با دست پر آمدم. دست پر من این است که دستم خالی است. به قول حکیم سنایی:

روي گردآلود بر زني او که در درگاه او آبروي خود بري گر آبروي خود بري

بگویی خدایا من این همه زحمت کشیده‌ام (پس زحمت من چه می‌شود؟) خوب، این همه را چه کسی به تو داده است؟ تو یک قطره آورده‌ای؟ تا در آنجا که کوثر نامتناهی علم است، حرفی برای گفتن داشته باشی؟ پس به ما اگر یک حرمتی دادند، اسم ما را کنار اسم ملائکه بردند، باید سپاس‌گزار باشیم. نخستین وظیفه ما قیام به قسط است: شهدالله أنه لا اله الا هو و الملائكة و اولي العلم قائماً بالقسط از میان همه اسمای حسنی الهی، «قیام به قسط در اینجا مطرح شده است. در چنین فضایی است که علما و ملائکه می‌توانند در کنار نام خدا، نام‌نویسی کنند وگرنه در مسائل مالی و اقتصادی و وجوه شرعی و... نام خیلی چیزها می‌آید. آنجا که دیگر نام اسب و الاغ و اینها را نمی‌برند که آنجا که جای اسب است جای مالدار هم هست.

ما باید حواسمان جمع باشد. رسالت‌مان خیلی مهم است، کارمان خیلی مهم است. ما باید زنده شویم؛ زنده حقیقی و آب حیات داشته باشیم تا بعد جامعه را زنده کنیم. این شدنی است؛ وگرنه وجود مبارک حضرت هم ظهور کند، تازه می‌شود مثل حضرت امیر(ع). مگر کم جنگ بر آن حضرت تحمیل کردند؟ عدل‌خواهی یک چیز دیگر است؛ ما باید از ابتدا، عدالت‌خواهی را تمرین بکنیم. اگر چنین کنیم، جامعه هم از ما پیروی می‌کند؛ یعنی اگر ما را ببیند که جامعه ما و کسوت ما و ست ما و سیرت ما عدل است، چون او تشنه عدل شده، به دنبال عدالت می‌آید.

یکی از کارهای وجود مبارک حضرت ولی‌عصر، ارواحنفاذ، این است که این جامعه را عاقل می‌کند. چه‌طور جامعه را عاقل می‌کند، خدا می‌داند. حضرت، مردم را تشنه عدل می‌کند. معجزه حضرت، در این نیست که عدالت را گسترش بدهد. این شدنی نیست. اگر مردم عاقل نباشند، عدل گسترده نخواهد شد. خوب، ائمه دیگر هم بودند، ولی کسانی هم‌چون طلحه و زبیر هم در کنارشان بودند. حضرت به‌گونه‌ای جامعه را به عنایت الهی احیا می‌کند که آنان تشنه عدل می‌شوند و عادل می‌گردند. حالا یا طبق آن احادیث نورانی،

حضرت دست مبارک را روی سر مردم می‌گذارد و عقولشان را کامل می‌کند یا عنایت الهی شامل حال مردم می‌شود. ولی هرچه هست، بالاخره معجزه حضرت است. این معجزه حضرت است که اکثریت قاطع مردم، در حدّ شیخ انصاری می‌شوند.

آدم خضوع می‌کند در برابر عظمت شیخ انصاری! مرحوم شیخ انصاری می‌گفت: سهم من از بیت‌المال مشخص است. خوب، دیگر معجزه که نداشت. او عادل بود که می‌گفت: بیت‌المال، بیت‌المال است، سهم من هم مشخص است و سهم دیگران هم مشخص است، اما ما با بیت‌المال حیثیت درست می‌کنیم؛ شأن درست می‌کنیم؛ برابر شأن خودمان از بیت‌المال می‌گیریم و شاید، دوباره برابر. آخر این شأن ما از کجا در آمد ما که قبلاً طلبه بودیم. با بیت‌المال ذی شأن شدیم و برای حفظ شأن، بیشتر می‌گیریم و...! یک دور منحوس پیش می‌آوریم؛ پس باید این پول را بگیریم و بالعکس. آنچه جامعه را اداره می‌کند، عدل است و نه علم. الان شما شاید بتوانید شیخ انصاری شوید، مردم از شما چقدر استفاده می‌کنند؟ اگر حوزه بود و شما تدریس کردید، از شما استفاده می‌شد؛ ولی جامعه چه قدر استفاده می‌کنند؟ حالا کسی بشود علامه طباطبایی، جامعه از علم او استفاده می‌کند؟ وجود مبارک حضرت امیر(ع) فرمود: «إني بطرق السماء أعلم...! چه قدر از او استفاده کردند؟ استفاده علمی، مربوط به خواص است. بله، خواص کمیل می‌خواهد، شاگردان مخصوص می‌خواهد. وگرنه چه کسی آمد به حضرت عرض کرد که طرق اسمای اعلم چیست؟ لوح چیست؟ کرسی چیست؟ و ...

مردم تشنه عدلند! آنچه مشکل مردم را حل می‌کند، عدل است. مردم از ما هم عدل می‌خواهند. یک عالم با فضل متوسط و یک تقوای صدرصد، شهری را می‌تواند اداره کند. مگر ما چه قدر سواد می‌خواهیم؟ مردم چه قدر از ما انتظار دارند؟ حالا بر فرض، خیلی هم با سواد، شما حساب حوزه و دانشگاه را جدا کنید از جامعه. این‌ها حالا خواص هستند و به دنبال تحقیقات علمی هستند. جامعه تشنه عدل است. اینکه چگونه وجود مبارک حضرت، مردم را عاقل می‌کند که اکثریت قاطع مردم، تشنه عدل می‌شوند، حیرت‌آور است! هر وقت من درباره این حدیث نورانی فکر می‌کنم، اصلاً حیرم می‌گیرم! ابتدا این چنین نیست که «یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً»، بلکه ابتدا «وضع یدهُ علی رؤوس الأنام و أكمل عقولهم» و ... است. بعد، جهان پر از عدل و داد می‌شود. آن وقت چنین جامعه‌ای زنده می‌شود. با زنده‌گان کار کردن، آسان است. وجود مبارک حضرت امیر(ع) فرمود: «مشکل من این است که بامرده‌گان روبه‌رو هستم. تا یک گوشه‌ای را جمع می‌کنم و رفو می‌کنم، جای دیگرش پاره می‌شود. من چند نفر را اینجا جمع می‌کنم که مثل لباس کهنه، چند جای آن رفو شده است و جای سالمی ندارند.

خود ما اولاً باید مژه عدل را بچشیم، آن گاه جامعه را تشنه عدل بکنیم. در آغاز، ممکن است یک چند روزی یا یک چند ماهی، سخت باشد، ولی بعداً به قدری شیرین می‌شود که انسان نمی‌تواند عادل نباشد. رسول گرامی - علیه‌وعلیه‌آله‌السلام - فرمود: «شما نمی‌دانید این ظلم و گناه زبانه است و بد بو.» انسان، اکنون، مثل فرد سرماخورده است که بویها را نمی‌فهمد. انسان‌هایی که شامه آنان به هر علتی بسته است، و گرنه آن خوش‌بو نیست؛ «تعطروا بالاستغفار لو تفرغتمکم روائح الذنوب». دیدید آدمها که شامه آنها بسته است، از کنار سطل زباله هم که رد می‌شوند، بینی را نمی‌گیرند، از کنار یک لاشه و مردار هم که رد می‌شوند بینی را نمی‌گیرند.

ما باید شامه‌تان را باز کنیم، آن وقت خواهیم فهمید که ظلم چه قدر بدبو است!

مرحوم صاحب وسائل - رضوان‌الله‌علیه - هم در مکاسب محرمه این را نقل کرده و فرموده: «ان الکسب الحرام یبین فی الذرّیه»؛ غذای حرام در ذرّه هم اثر می‌گذارد. بالاخره شیر می‌شود... نمی‌گذارد که شخص درست بفهمد که نماز می‌خواند؛ حضور قلب ندارد؛ می‌خواهد تا مطلب را تحقیق کند، چهار تا مغلطه به جای برهان می‌گذارد. اینها که تصادف نیست.

گاهی هم انسانی است عدالت دوست و عدل پرور. او منتظر ظهور است. او زنده است. زنده به دنبال آب حیات می‌گردد؛ چون می‌داند که حیاتش به همین وابسته است! ما با هوای صاف و شفاف زنده هستیم؛ لذا به هوای شفاف خیلی علاقه‌مندیم.

عده زیادی «من مات و لم یعرف...» را احساس می‌کنند؛ بی‌تاب هستند از اینکه حضرت را نمی‌بینند؛ بی‌تاب هستند؛ جداً بی‌تاب هستند؛ برای اینکه حیاتشان را در این می‌بینند. این حرف‌ها، معاذالله، تعارف یا اغراق نیست؛ حقیقت است! فرد زنده، می‌گوید: «من حیاتم، به اینجا وابسته است»؛ لذا مشتاق زیارت امام است و همیشه دعای عهد می‌خواند! اینهم بیرونه بعیداً و نراه قریباً، معنایش این نیست که تاریخ‌اش نزدیک است! مگر آنان که گفتند: «بیرونه بعیداً»، درباره تاریخ حرف می‌زدند؟ آنان می‌گفتند: «مستبعد است؛ یعنی بعید عن الامکان است و ما می‌گوییم: «نه؛ قریب‌الامکان است و هیچ منع علمی ندارد». در قرآن کریم که دارد: ذالک رجم بعید معنایش این نیست که قیامت می‌آید، ولی زمان‌اش طول می‌کشد؛ بلکه آنان می‌گویند، مستبعد الوقوع است، قرآن می‌گوید واقع می‌شود: انهم بیرونه بعیداً و نراه قریباً. البته پیش ما قریب‌الامکان است، نه بعید‌الامکان. حالا کی؟ این را خدا می‌داند. این چنین نیست که حالا انسان اگر مرد، حضرت را نبیند؛

اگر کسی واقعا علوی باشد، ولوی باشد، مهدوی باشد، همین که دارد می‌میرد، نخستین کسانی که به بالین او می‌آیند، وجود مبارک حضرت است.

مرحوم کلینی (رضوان‌الله‌علیه) نقل می‌کند که چهار بزرگوار به بالین محتضر مؤمن می‌آیند و هیچ لذتی برای مؤمن، به اندازه لذت مردن نیست!

الان شرف ما در این است که بگذارند کربلا برویم و دستمان به ضریح حضرت برسد؛ ولی این کجا و آن کجا؟ تازه خیلی هم خوشحال هستیم آن ضریح کجا آن فلز کجا... .

اگر خود حضرت بباید، به منزل ما چه می‌شود؟ مرحوم کلینی در فروع کافی در بحث «جنابز» در مبحث احتضار دارد. آنجا می‌گوید: وقتی مؤمن محتضر در آن حالت است، دیگر بستگان را نمی‌بیند، پرستاران را نمی‌بیند.

چشم او هم که باز باشد از شدت نوری که می‌تابد، کسی را از بچه‌ها و پرستارها نمی‌شناسد و نمی‌بیند. دفعته می‌بیند وضع اتاق عوض شد، 14 مهمان بزرگوار خودشان را معرفی می‌کنند.

آن که پیشاپیش همه است، وجود مبارک پیامبر - علیه‌وعلیه‌آله‌السلام - است. آن که در کنار او است، علی‌بن‌ابیطالب است. در روایت دارد که این را برای همه مردم نقل نکنید. شاید آنها نتوانند آن را بررسی کنند؛ چون خیال می‌کند آنجا سخن از محرم و نامحرم است بعد می‌رسد به وجود مبارک حضرت ولی عصر، می‌آید سراغ ما. او کم ندارد، کم نمی‌کند. این می‌شود مهدویت و عدل. تازه اینها در این عدل‌های عادی است.

عدل و ظلم، هر دو، مراتب دارند: ظلم اصغر و عدل اصغر؛ ظلم اوسط و عدل اوسط؛ ظلم اکبر و عدل اکبر؛ ما در جهاد اصغر، عدل اصغر می‌طلبیم. عدل اصغر، نجات از ظلم استکبار و صهیونیسم است. این جهاد اصغر و پیاده کردن عدل اصغر، وظیفه همه ما است.

از اینجا که بگذریم، یک عدل اوسط داریم در برابر ظلم اوسط. آن این است که آدم خوبی باشیم. آنجا که مسئله علم و جهل مطرح است، عدل و ظلم مطرح است، قسط و عدل مطرح است، رذیلت و فضیلت مطرح است، آدم خوب باشیم. حداکثر ترقی ما، رسیدن به همین جهاد اوسط است. گاهی هم ممکن است فردی به جهاد اکبر هم برسد. جهاد اکبر این نیست که آدم، آدم خوبی باشد، اخلاق خوب پیدا کند، چرا که این جهاد اوسط است. آدم خوب شدن، عادل شدن، با تقوا شدن، اهل فضیلت شدن، اینها جهاد اوسط است. تا آنجا که سخن از اخلاق است، از این مرحله که بگذریم، جنگ میان قلب و عقل پیدا می‌شود. بحث شهود، اینجا مطرح می‌شود. جنگ میان حکیم و عارف پیدا می‌شد. آن یکی دلیل اقامه می‌کند که بهشت وجود دارد. جهنم وجود دارد. آن یکی می‌گوید این دلیل به کار تو می‌خورد؛ من هم می‌دانم بهشت موجود است، جهنم موجود است؛ ولی می‌خواهم ببینم که جنگ بین قلب و عقل است. تا سخن از فهمیدن و تهذیب نفس است، تزکیه نفس است، اخلاق است، در مرحله جهاد اوسط هستیم. از آنجا که سخن از شهود است و

کار حارثه بن زید است و «کانی أنتظر إلی عرش الرحمن بارزاً» و دیدن وجود مبارک حضرت، آنجا جهاد اکبر است.

جهاد اکبر این است که ما هر وقت خواستیم، مثل علامه بحرالعلوم، خدمتش شرفیاب بشویم و حضرت را ببینیم. حضرت کجاست.

جهاد اکبر این نیست که آدم، آدم عادل شود. آدم خوب در عالم زیاد است و رسیدن به آن، در حد جهاد اوسط است. جهاد اکبر این است که انسان به شهود برسد و هر وقت که خواست، ببیند! مثل آنچه که در شب عاشورا، وجود مبارک سیدالشهدا نصیب اصحاب خاص کرد و گفت: «این شما و این هم بهشت!» آنجا که سخن از شهود است، جهاد اکبر است. البته این راه باز است. عدل هم در جهاد اکبر در قبال ظلم اکبر است و جهاد اکبر.

عدل در جهاد اصغر در قبال ظلم اصغر است. عدل میانی در قبال ظلم میانی و اوسط است و جهاد اوسط. اینها همه مراحل از عدل و ظلم و جهاد است.

وجود مبارک حضرت که می‌آید، برای همه این مراحل است. چون آن امامتی که قرآن مطرح می‌کند، امامتی نیست که در حکمت و کلام و فلسفه است. امامتی که در کتاب و حکمت و کلام و فلسفه است، همین امامت‌های تمدنی و سیاسی است. مردم قانون می‌خواهند، رهبر می‌خواهند، باید متمدن باشند، زندگی آنان اجتماعی است که البته همین برهان خوبی هم هست و تا آن هم هست. اما آن امامتی که قرآن مطرح می‌کند، جنّ و فرشته‌ها را هم در قلمرو امام عادل می‌داند. آنان هم نیازمند این مقوله هستند. آنان هم معلم می‌خواهند. این چنین نیست که وجود مبارک حضرت آدم، معلم ملائکه بود و گذشت. بلکه امام برای هر عصری، معصوم هر عصری، (یا آدم انبئهم...) مطرح است. نه تنها جنّ‌ها حضور او می‌آیند و ایمانشان را عرضه می‌کنند، ملائکه نیز از آنها کمک می‌گیرند.

مرحوم کلینی، رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، نقل می‌کند که «شما به سوره مبارک قدر، استدلال کنید». فرمود: از آنان سؤال کنید: آیا «با رحلت رسول خدا، علیه‌وعلی‌آله‌الطحیة‌والثناء، شب قدر تمام شد یا هست؟». لابد می‌گویند: «هست». از آنان سؤال کنید: اگر شب قدر هست، این ملائکه‌ای که اسرار الهی، مقدرات الهی را می‌آورند که برگردانند یا می‌آورند که به کسی بدهند؟ اگر می‌خواهند برگردانند، پس چرا می‌آیند؟ اگر تنزل الملائكة والروح فیها باذن ربهم من کل امر، اگر مقدرات را می‌آورند، می‌آورند که همه را ببرند، خوب چرا می‌آورند یا می‌آورند به کسی بدهند؟ آن کسی که میهمان‌دار ملائکه است و مقدرات را از ملائکه می‌گیرد، کیست؟ امامتی که در قرآن مطرح است قلمروش بیش از چیزی است که در حکمت و کلام و فلسفه مطرح است. اینها معمولاً برای اینکه بشر مدنی بالطبع است، قانون می‌خواهد این درست است، اما ملائکه معلم می‌خواهند؛ ملائکه حافظ می‌خواهند؛ ملائکه مذکر می‌طلبند؛ حتی‌ها این‌طورند.

وجود مبارک ولی عصر این است! آن وقت این عدلی که آن حضرت دارد، برای‌اذ یخضمون فی الملاء الاعلی هم هست! اگر گفته شد مهدویت و عدل برقراری عدل در آن فصل الخصومت‌های ملاء اعلام در برنامه‌های حضرت است، این است که «بیمنه رزق الورا»، حالا چه فرشتگان و چه جنیان و چه انسان‌ها. چنین نیست که آنان خصومت نداشته باشند، یا یخضمون فی الملاء الاعلاً خود به خود، فصل خصومت می‌شود، بلکه فصل خصومتشان به دست مبارک ولی عصر، ارواح‌فداه، است.